

تبیین نگرش سیاسی دانشجویان با استفاده از الگوی تجدیدنظرطلبانه شکاف‌های جنسیتی

محمودرضا رهبرقاضی^{۱*}، لیلا رادی^۲، ایوب لیموچی^۳

چکیده

جامعه‌شناسی سیاسی سنتی به طرز جزمی، زنان را به لحاظ نگرش سیاسی محافظه‌کارتر از مردان می‌پندارد، اما الگوی تجدیدنظرطلبانه شکاف‌های جنسیتی اینگلهارت نشان می‌دهد که از دهه ۱۹۹۰ به این سو زنان از برنامه‌ها و اهداف احزاب چپ جدید که عمدتاً مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی فرامادی‌گرایی است، بیشتر حمایت می‌کنند. در این راستا، مطالعه حاضر، پژوهشی است در زمینه مقایسه نگرش‌های سیاسی زنان و مردان که روی ۵۹۶ نفر از دانشجویان دانشگاه‌های سراسری شهر اصفهان در سال ۱۳۹۵ انجام گرفته است. در این راستا، نتایج پژوهش نشان می‌دهد اول اینکه بین زنان و مردان در میزان گرایش به دموکراسی تفاوتی وجود ندارد و هر دو گروه به یک میزان از نگرش‌های دموکراتیک حمایت می‌کنند و بدین ترتیب صحت مفروضات الگوهای کلاسیک در مورد گرایش زنان به سوی محافظه‌کاری در حوزه‌های سیاسی رد می‌شود. ثانیاً، یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که میزان گرایش به ارزش‌های فرامادی‌گرایانه، که براساس نظریه‌های اینگلهارت بنیان احزاب چپ جدید را تشکیل می‌دهند، بین زنان به شکل معناداری بیشتر از مردان است و این امر نشان می‌دهد که نه تنها زنان از نگرش‌های راست‌گرایانه در حوزه‌های سیاسی فاصله گرفته‌اند، بلکه براساس الگوهای تجدیدنظرطلبانه حتی تمایل بیشتری به برنامه‌های چپ جدید پیدا کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها

ارزش‌های فرامادی‌گرایانه، الگوی تجدیدنظرطلبانه، زنان، شکاف‌های جنسیتی.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲. m.rahbarghazi@ase.ui.ac.ir

Lrahmatpana@yahoo.com

ayoub.lamoucci@gmail.com

۲. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۳. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۱۹

طرح مسئله

بررسی نقش عوامل تأثیرگذار بر تغییر نگرش سیاسی از یکسو و تفاوت‌های جنسیتی در این زمینه از سوی دیگر، از موضوع‌های مورد علاقه جامعه‌شناسان است. نگرش سیاسی عمدتاً به طرز تلقی‌های سیاسی و جهت‌گیری‌های منفی یا مثبت در برابر واقعیت‌های سیاسی گفته می‌شود که می‌توانند در طول زمان تغییر یابند [۵]. به نظر می‌رسد دو مورد از تغییرات مهم در بحث نگرش سیاسی، که در فضای بعد از ۱۹۵۰ اتفاق افتاده است، ظهور مباحث برابری جنسیتی و تغییر ارزش‌ها از مادی‌گرایی به سوی فرامادی‌گرایی^۱ است. برخی محققان معتقدند که علت اصلی اهمیت یافتن موضوع نقش‌های جنسیتی در جوامع، تغییرات اجتماعی و آموزشی موجود در نیمه قرن بیستم است که باعث شده نقش زنان از حوزه‌های خصوصی از قبیل خانه‌داری به سمت نقش‌های عمومی مانند مسئولیت‌های مدنی و سیاسی تغییر یابد [۲۱]. این تغییر نقش و حرکت از حوزه‌های خصوصی به سمت حوزه‌های عمومی با به وجود آوردن فرصت‌های برابر برای آن‌ها، باعث شده است تا آنان در برخی از مسائل و موضوعات مهم جامعه نیز درگیر شوند. بنابراین، منشأ اصلی تمایل به برابری جنسیتی بین زنان را می‌توان در گسترش گرایش شهروندان به داشتن حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برابر در فضای موجود در نیمه دوم قرن بیستم یا آنچه گانز آن را اصطلاحاً «انقلاب مساوات‌طلبی» می‌نامد، دانست [۱۰].

به نظر می‌رسد یکی از دلایل اصلی تأکید بر مساوات‌طلبی در جوامع پیشرفته صنعتی، اهمیت یافتن فرامادی‌گرایی در این جوامع است؛ به طوری که برخی از نظریه‌پردازان استدلال می‌کنند زمانی که نیازهای مادی انسانی- از قبیل نیازهای فیزیولوژیک و امنیت- برای تعداد زیادی از افراد جامعه برآورده می‌شود، در آن صورت نیازهای اجتماعی‌تر- از قبیل احترام، عزت نفس و خودشکوفایی- اهمیت سیاسی بیشتری می‌یابند [۱۳]. در این راستا، اینگلهارت و برخی از نظریه‌پردازان دیگر، رویدادهای سیاسی و اجتماعی رخ داده در فضای نیمه دوم قرن بیستم، به خصوص در کشورهای پیشرفته صنعتی، را تبیین می‌کنند. این نظریه‌پردازان استدلال می‌کنند که تغییرات ارزشی از مادی‌گرایی به فرامادی‌گرایی باعث ایجاد جنبش‌های اجتماعی جدیدی می‌شود که با انسانی‌تر شدن جامعه و توجه به اموری از قبیل صلح جهانی، حقوق بشر، حقوق زنان و نگرانی در مورد محیط زیست ارتباط دارد [۱۳].

در این زمینه، از دهه ۱۹۸۰ به این سو رهیافت جدیدی در مطالعات جنسیتی سربرآورده است که عموماً از آن به‌منزله رهیافت تجدیدنظرطلبانه^۲ نام برده شده است. درحالی‌که

1. postmaterialism
2. realignment

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ الگوی سنتی رأی‌دهی زنان از طریق رهیافت هم‌گرایی^۱ به چالش کشیده شد، اما از اواخر دهه ۱۹۸۰ نظریه جدیدی شکل گرفت که براساس آن الگوی رأی‌دهی زنان از رهیافت هم‌گرایی نیز فاصله گرفته و یک شکاف جنسیتی جدیدی با عنوان شکاف جنسیتی مدرن در حال شکل‌گیری است. در این زمینه، استدلال می‌شود که از اواخر دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، در بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکا، زنان بیش از مردان به سمت احزاب چپ جدید (از قبیل احزاب سبز که به مسائلی مانند محیط زیست، فمینیسم، صلح جهانی، مسائل سندیکالیستی و... تأکید می‌کنند) تمایل یافته‌اند؛ چیزی که آن‌ها آن را شکاف جنسیتی مدرن یا تجدیدنظرطلبی نامیدند [۲]. البته باید میان گروه‌های چپ جدید و چپ قدیم تفاوت قائل شد. در حالی که چپ جدید با ارزش‌های فراماتریالیستی، خودشکوفایی، برابری طلبی، فمینیسم، عشق و دلبستگی نیز ارتباط تنگاتنگی دارد، اما چپ قدیم عمدتاً بر ارزش‌های ماتریالیستی، رشد اقتصادی، امنیت و... تأکید می‌کند [۲۰].

در این راستا، هرچند برخی محققان در ایران با استفاده از رهیافت‌های موج اول مطالعات جنسیتی، یعنی الگوهای کلاسیک، نشان می‌دهند که زنان در مقایسه با مردان محافظه‌کاری سیاسی- فرهنگی بالاتری دارند [۲]، به نظر می‌رسد هیچ پژوهشی درباره نقش شکاف‌های جنسیتی در نگرش سیاسی شهروندان ایرانی با استفاده از الگو و رهیافت هم‌گرایی و تجدیدنظرطلبی یا همان موج دوم و سوم مطالعات شکاف‌های جنسیتی در کشور انجام نگرفته است. بنابراین، این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که آیا می‌توان تأثیر شکاف‌های جنسیتی بر گرایش‌های سیاسی شهروندان را با استفاده از الگوهای هم‌گرایی و تجدیدنظرطلبی مورد تبیین قرار داد؟ هرچند مطالعات گذشته در ایران نشان می‌دهند که با توجه به سنتی و محافظه‌کارتر بودن زنان در ایران، احتمالاً الگوهای کلاسیک یا همان موج اول مطالعات جنسیتی برای مطالعه شهروندان ایرانی بهتر جواب می‌دهد، اما سؤال اصلی این است که آیا می‌توان جامعه دانشگاهی را که از برخی مؤلفه‌های مدرنیته از قبیل سطوح تحصیلات و تفکر انتقادی‌تر بالاتری برخوردارند، با استفاده از الگوهای هم‌گرایی و تجدیدنظرطلبانه به مطالعه پرداخت؟ این موضوع از آن‌رو اهمیت دارد که بخشی از الگوی کلی رفتار سیاسی زنان ایرانی را از حیث میزان گرایش به ارزش‌های جدید فرامادی‌گرایانه مشخص خواهد کرد؛ یعنی عاملی که در سال‌های اخیر در اروپا و آمریکا بیشترین توجه را در ادبیات مربوطه برانگیخته است [۱۲].

ادبیات نظری

بسیاری از محققان در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ معتقد بودند که شکاف‌های جنسیتی در مسائل سیاسی تا حدود زیادی کم‌رنگ‌تر شده‌اند، اما با وجود این، هنوز هم زنان در مقایسه با مردان بیشتر به احزاب محافظه‌کار و راست‌گرا (از قبیل احزاب ملی‌گرا و دموکرات مسیحی) گرایش داشتند؛ الگویی که محققان بعدها آن را شکاف جنسیتی سنتی^۱ نام نهادند [۶]. در این زمینه، اینگلهارت نیز تأیید می‌کند که در اوایل دهه ۱۹۷۰ زنان در اروپا از احزاب دموکرات مسیحی و محافظه‌کار در ایتالیا و آلمان بیشتر حمایت می‌کردند [۱۳]. همچنین، آلموند و وربا در کتاب فرهنگ مدنی استدلال می‌کنند که نتایج پژوهش آنان در مورد نگرش سیاسی نشان می‌دهد که زنان در مقایسه با مردان به شیوه‌ای متفاوت عمل می‌کنند؛ به طوری که زنان در مسائل سیاسی منفعل‌تر و محافظه‌کارترند. آلموند و وربا معتقدند که یافته‌های پژوهش آنان با ادبیات پژوهشی موجود در آن زمان کاملاً سازگار است [۳]. بدین ترتیب، در این دوره زنان در قلمروهای ارزشی و مسائل سیاسی به‌منزله افرادی محافظه‌کارتر در نظر گرفته می‌شدند که این امر بر ترجیحات حزبی و انتخاباتی آنان تأثیر می‌گذاشت.

اما این تفاوت‌ها و شکاف‌های جنسیتی در اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد کم‌کم اهمیت خود را از دست دادند و بدین ترتیب نوعی الگوی جدید در رابطه بین جنسیت و گرایش‌های سیاسی به وجود آمد که براساس آن شکاف‌های جنسیتی نمی‌توانست عاملی برای ترجیح احزاب محافظه‌کار از سوی زنان باشد. براساس این الگوی جدید، از رفتارهای سیاسی جنسیتی که به الگوی «هم‌گرایی» معروف است، تفاوت‌های بین زنان و مردان در گرایش به ایدئولوژی‌های سیاسی خاص از بین رفت [۱۲]. در این زمینه، نتایج مختلف نشان می‌دهد که گرایش زنان به ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های راست در بریتانیا [۱۱]، هلند [۱۷] و نیوزلند [۲۴] محو شد. برخی محققان استدلال می‌کنند که در این دوره، یعنی دوره هم‌گرایی، هیچ تفاوت خاصی در گرایش سیاسی زنان و مردان مشاهده نمی‌شد [۱۷]. به همین دلیل، نظریه‌پردازان معتقد بودند که در دهه ۱۹۸۰ رأی‌دهندگان به احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف نه به‌منزله هدف، بلکه به شکل ابزاری برای رسیدن به خواست‌های خود نگاه می‌کردند. تحت این شرایط هیچ گروه سیاسی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که افراد از روی عادت و انگاره‌های روان‌شناختی در مورد گروه‌های سیاسی مختلف تصمیم‌گیری کنند. در عوض، به نظر می‌رسد عوامل احتمالی‌تر و مشروط‌تری از قبیل کارایی دولت‌ها، سیاست‌های حزبی و تصور مردم از رهبران سیاسی بود که بر ترجیحات سیاسی زنان تأثیر می‌گذاشت. اما به نظر می‌رسد دوره هم‌گرایی مدت کمی طول کشید، زیرا بیشتر جوامع به سرعت وارد دوره سوم، یعنی دوره

1. traditional gender gap

تجدیدنظرطلبی^۱، شدند و طی آن زنان از مسائل فرهنگی جدیدی که ارزش‌های فرامادی‌گرایی را به‌وجود می‌آوردند حمایت کردند [۲۳].

تجدیدنظرطلبی جنسیتی بدان معناست که شکاف‌های سنتی موجود در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که در دهه ۱۹۷۰ از بین رفته بود، بار دیگر از اواخر دهه ۱۹۸۰ به شکل مدرنی‌تجدید شد، ولی این بار زنان به جای محافظه‌کاری به سمت ارزش‌های فرامادی‌گرایی گرایش پیدا کرده‌اند. چنین امری یعنی حمایت بیشتر زنان از احزاب چپ، بحث در مورد نوعی شکاف جنسیتی جدید را دامن زده است که نوریس و اینگلهارت از آن به‌منزله نظریه تجدیدنظرطلبی جنسیتی یاد می‌کنند [۱۲]. تئوری تجدیدنظرطلبی جنسیتی اعلام می‌کند که عوامل ساختاری (از قبیل متغیرهای اقتصادی، قومی و...) و فرهنگی (مانند رشد آگاهی‌ها، سطح تحصیلات و...) در جوامع صنعتی پیشرفته باعث گرایش زنان به احزاب چپ شده است. این نظریه دیدگاه‌های خود را عمدتاً با نظریه فرامادی‌گرایی پیوند می‌زند. نظریه‌پردازان فرامادی‌گرایی استدلال می‌کردند که افزایش ارزش‌های فرامادی‌گرایانه در نسل‌های جوان‌تر به کاهش اهمیت تدریجی و یکنواخت سیاست‌های طبقاتی و مادی‌گرایی منجر می‌شود و فضا را برای اولویت‌دادن به ارزش‌های آزادی، خودشکوفایی و برابری جنسیتی می‌گشاید [۱۳]. بنابراین، نظریه تجدیدنظرطلبی جنسیتی نشان می‌دهد که تغییر شکل نقش‌های جنسیتی در جوامع پسا صنعتی بر فرایند تغییر ارزش‌ها از مادی‌گرایی به سمت فرامادی‌گرایی تأثیر گذاشته است [۱۲].

به نظر می‌رسد نظریه‌های فرامادی‌گرایی و به‌تبع آن بحث درباره ارتباط بین ارزش‌ها و شکاف‌های جنسیتی در حال افزایش است؛ به طوری که گسترش امنیت اقتصادی در فضای بعد از جنگ جهانی دوم باعث شده افراد مختلف و به‌خصوص نسل جوان به سمت ارزش‌های فرامادی‌گرایانه گرایش پیدا کنند [۱۸]. در این زمینه، بسیاری از محققان استدلال می‌کنند که از حدود دهه ۱۹۸۰ در بسیاری از کشورهای دموکراتیک پسا صنعتی نوعی تجدیدنظرطلبی در ارزش‌های سیاسی و فرهنگی بین شهروندان انجام گرفته است. در این‌چنین فضای جدیدی در حالی که زنان به‌طور فزاینده‌ای به سمت گروه‌ها و ایدئولوژی‌های چپ گرایش پیدا می‌کنند، مردان بیش از پیش به سوی گروه‌های سیاسی راست‌گرا کشیده شده‌اند [۷]. در این زمینه، به نظر می‌رسد پژوهش نوریس و اینگلهارت نخستین شواهد عینی در زمینه تجدیدنظرطلبی و گرایش بیشتر زنان به گروه‌ها و ارزش‌های سیاسی چپ را فراهم کردند [۱۲]. نوریس و اوانس^۲ تجدیدنظرطلبی را به‌منزله نوعی تغییر مداوم و پایدار در پایگاه‌های اجتماعی احزاب و گروه‌های سیاسی تعریف می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند که به دلیل اینکه مطابق داده‌ها و اطلاعات مؤسسه گالوپ،

1. realignment
2. Norris and Evans

تجدیدنظرطلبی در حوزه شکاف‌های جنسیتی امری مداوم، پایدار و به لحاظ سیاسی مهم‌اند، بنابراین می‌توان وجود الگویی از تجدیدنظرطلبی در این حوزه را مفروض گرفت [۱۹].

باین‌حال، به نظر می‌رسد برخی شواهد تجربی حاکی از آن است که جنسیت نقش خیلی مهمی در الگوهای فرهنگی و سیاسی بازی نمی‌کند؛ مثلاً، تحقیقات لیپست و رکان^۱ حاکی از آن است که جنسیت در مقایسه با شکاف‌های طبقاتی، دینی و منطقه‌ای نقش کم‌رنگ‌تری را بازی می‌کند [۱۵]. همچنین، تحقیقات دالتون^۲ نشان می‌دهد که در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، نقش شکاف‌های جنسیتی در مقایسه با عوامل مؤثر دیگر بسیار کم‌رنگ‌تر است [۷]. اما نوریس استدلال می‌کند که نقش شکاف‌های جنسیتی زمانی آشکار خواهد شد که چنین عواملی را در ترکیب با متغیرهای دیگری از قبیل کیفیت زندگی، وضعیت شغلی و سطح تحصیلات تحلیل کنیم [۱۹].

نوریس و اینگلهارت در مورد دلیل اصلی حمایت زنان از احزاب و گروه‌های سیاسی چپ دو استدلال مهم را بازگو می‌کنند. آن‌ها معتقدند که اولاً عوامل فرهنگی و ساختاری در کشورهای پیشرفته صنعتی، از قبیل سکولاریسم و تغییر شکل نقش‌های جنسیتی، بر هویت سیاسی افراد تأثیر می‌گذارد و این امر احتمالاً باعث می‌شود تا زنان بیشتر به سمت گروه‌های چپ گرایش پیدا کنند. ثانیاً استدلال می‌کنند که برخی از عوامل، از قبیل فقدان اهمیت بالای شکاف‌های طبقاتی، وجود نظام سیاسی دوحزبی و برجسته‌بودن برخی مسائل زنانگی از قبیل مسئله سقط جنین در ایالات متحده آمریکا نیز توانسته است در برخی از موارد بر ارزش‌های سیاسی زنان تأثیر گذارد [۱۲].

همچنین، برخی از محققان شکاف سیاسی مدرن و گرایش سیاسی زنان به سوی آموزه‌های چپ را به عواملی چون تحصیلات و درآمد ارتباط می‌دهند؛ مثلاً، دی و هاول^۳ استدلال می‌کنند که افزایش تحصیلات بین زنان باعث شده آن‌ها از قید فشارهای سنتی آزاد شوند و در نتیجه برای به‌دست‌آوردن برابری بیشتر در جامعه به سمت ایدئولوژی چپ گرایش پیدا کنند [۸]. باین‌حال، از نظر برخی اندیشمندان دیگر از قبیل شلسینگر و هلدمان^۴ دلیل حمایت بیشتر زنان از گروه‌های چپ نه صرفاً به دلیل تأکید آن‌ها به برابری جنسیتی، بلکه به این علت است که گروه‌های چپ بر موضوعات متنوعی تأکید می‌کنند که بیشتر آن‌ها با خواست‌های زنان تطابق دارد. آن‌ها با استفاده از «فرضیه آسیب‌پذیری» استدلال می‌کنند که زنان به علت نداشتن وضعیت مساعد در جامعه، مانند همه گروه‌های دیگر از برنامه‌های اجتماعی توانمندسازی حمایت خواهند کرد و این امر گرایش آن‌ها را به سمت گروه‌ها و ارزش‌های چپ

1. Lipset and Rokkan
2. Dalton
3. Howell and Day
4. Schlesinger and Heldman

بیشتر می‌کند [۲۲]. همچنین، تحقیقات مشابه از جمله پژوهش اری و رین^۱ نیز همسو با نظریه‌های اسلسینگر و هلدمان^۲ نشان می‌دهند که چنین تفاوت‌هایی بین زنان و مردان صرفاً به برابری جنسیتی محدود نمی‌شود و آنان در مسائل مختلفی از قبیل حمایت از خدمات رفاهی، حفاظت از محیط زیست و رفتارهای سرکوب‌گرایانه دولتی تفاوت عقاید زیادی دارند که چنین امری باعث گرایش زنان به سمت ایدئولوژی چپ شده است [۹].

به نظر می‌رسد مثال‌های این تغییرات ارزشی در جوامع پیشرفته می‌تواند در دسترسی برابر زنان و مردان به تحصیلات و کار و همچنین پذیرش سبک زندگی جدیدتر آنان در جامعه دیده شود [۱۶]. درحقیقت، نه تنها شهروندان چنین کشورهایی نقش‌های جنسیتی سنتی را رد می‌کنند، بلکه آن‌ها از به دست آمدن فرصت‌های برابر هم برای مردان و هم برای زنان حمایت می‌کنند. شاید به همین دلیل از سال ۱۹۳۶ که فقط ۲۲ درصد زنان متأهل امریکایی در بیرون از خانه شاغل بودند، اما این رقم در دهه ۱۹۹۰ به حدود ۸۰ درصد افزایش پیدا کرد [۷]. در این زمینه، اگرچه به نظر می‌رسد ارزش‌های برابری جنسیتی بین مردان و زنان توانسته است تا حدودی موقعیت زنان را در جامعه بهبود بخشد، فقدان برابری کامل بین زنان و مردان در جوامع مختلف باعث شده است تا زنان بیشتر از مردان به سمت ایدئولوژی چپ گرایش پیدا کنند؛ مثلاً، داده‌ها و آمار سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۵ نشان می‌دهد که به دلایل مختلف، زنان در زندگی خود از فقر بیشتری در مقایسه با مردان رنج می‌برند. همچنین نتایج مختلف نشان می‌دهد که زنان به دلیل دریافت دستمزد کمتر در مقایسه با مردان، گرایش بیشتری به آموزه‌های چپ با شعار برابری خواهی نشان می‌دادند [۱۲].

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر کنترل شرایط پژوهش، بررسی‌ای همبستگی است و از نظر هدف، پژوهشی کاربردی است. جامعه آماری این پژوهش شامل دانشگاه‌های سراسری شهر اصفهان بود که در این پژوهش سه دانشکده مختلف از هریک از دانشگاه‌های اصفهان، صنعتی اصفهان و علوم پزشکی اصفهان و مجموعاً ۹ دانشکده به شکل تصادفی خوشه‌ای انتخاب شدند و بررسی شدند. برای تعیین حجم نمونه از نرم‌افزار Power Sample SPSS استفاده شد که با محسوب کردن تفاوت میانگین ۰/۲۰ و انحراف استاندارد ۱ با توان ۰/۸۰ تعداد حجم نمونه ۶۰۰ نفر (حدود ۳۰۰ نفر برای دو گروه زنان و مردان) کافی به نظر می‌رسید. اما با در نظر گرفتن احتمال ریزش برخی پرسش‌نامه‌ها، تعداد ۶۳۰ پرسش‌نامه پخش شد که به دلیل زایل شدن پاره‌ای از پرسش‌نامه‌ها هنگام گردآوری داده‌ها، ۵۹۶ پرسش‌نامه تجزیه و تحلیل شد. از این

1. Erie and Rein
2. Schlesinger and Heldman

تعداد پرسش‌نامه پخش شده، ۴۷/۳ درصد پاسخ‌گویان مرد و ۵۲/۷ درصد زن‌اند که در دامنه سنی ۱۸ تا ۵۳ سال قرار داشتند و میانگین سنی آنان ۲۳/۵ بود. همچنین، ۴۲/۴ درصد افراد در مقطع کارشناسی، ۴۹/۲ درصد افراد در مقطع کارشناسی ارشد و ۸/۴ درصد آنان در مقطع دکتری در حال تحصیل بودند. سرانجام، ۷/۵ درصد افراد دارای درآمد خانوادگی پایین (سطح درآمد کمتر از یک میلیون تومان در ماه)، ۷۹/۶ درصد دارای سطح درآمدی متوسط (سطح درآمد بین یک میلیون تومان تا ۳ میلیون تومان در ماه) و ۱۲/۹ درصد دارای درآمد بالا (سطح درآمد بالاتر از ۳ میلیون تومان در ماه) بودند.

در این راستا، ابزار اصلی استفاده‌شده در این پژوهش پرسش‌نامه‌ای شامل دو متغیر نگرش سیاسی و ارزش‌های فرامادی‌گرایی بود. برای سنجش این متغیرها از پرسش‌نامه مورد استفاده WVS که اینگلهارت و همکاران وی طراحی کرده‌اند، بهره گرفته شد. به منظور بررسی اعتبار صوری پرسش‌نامه پژوهش از آرای ۲ نفر از استادان دانشگاه استفاده شد. پرسش‌نامه نگرش سیاسی با بهره‌گیری از مقیاس لیکرت ۷ سؤال داشت که میزان گرایش فرد به دموکراسی را می‌سنجد.^۱ ضریب پایایی پرسش‌نامه برای متغیر نگرش سیاسی ۰/۷۲ به‌دست آمد.

همچنین، پرسش‌نامه فرامادی‌گرایی که از سوی اینگلهارت ساخته شده است، از ۱۲ گویه تشکیل شده است و به منظور تعیین میزان مادی‌گرا و فرامادی‌گرایی شهروندان به‌کار می‌رود. این مقیاس ابزاری برای سنجش فرامادی‌گرایی افراد است که ضریب پایایی آن ۰/۶۸ به‌دست آمد.^۲

یافته‌های پژوهش

در این قسمت، به تحلیل و آزمون داده‌های پژوهش پرداخته شده است. ابتدا آمار توصیفی مربوط به متغیرهای پژوهش ارائه شده و سپس نتایج آزمون T مستقل برای آزمون فرضیه‌ها آمده است.

جدول ۱. توصیف آماری متغیرهای نگرش به دموکراسی و گرایش به فرامادی‌گرایی

فراتوانی	حداقل	حداکثر	میانگین	انحراف استاندارد
۵۸۲	۱،۸۶	۵	۳،۵۶	۰،۵۳
۵۷۴	۳	۶	۴،۷۷	۰،۷۳

۱. برخی از گویه‌های سنجش نگرش سیاسی عبارت‌اند از: علمای مذهبی قوانین را تفسیر کنند، مردم بتوانند قوانین را از طریق فراندوم تغییر دهند، وقتی دولت بی‌کفایت است، نظامیان اداره امور را به‌دست بگیرد و
۲. برخی از گویه‌های آن عبارت‌اند از: تلاش برای زیباتر کردن شهرها و شهرک‌های اطراف، حرکت به سوی جامعه‌ای دوستانه‌تر و انسانی‌تر، حرکت به سوی جامعه‌ای که در آن ایده‌ها مهم‌تر از پول به‌شمار می‌روند، دادن قدرت بیشتر به مردم برای تعیین چیزهایی که در کار و جامعه‌شان تأثیرگذارند و

میانگین و انحراف معیار متغیرهای نگرش سیاسی و فرامادی گرایی در جدول ۱ ارائه شده است. برای مقایسه بهتر وضعیت نگرش سیاسی در بین پاسخ‌گویان همه نمره‌ها در محدوده ۱ تا ۵ محاسبه شدند. میانگین نمره متغیر نگرش سیاسی برای همه افراد شرکت‌کننده در این پژوهش ۳/۵۶ بود. حال اگر نمره ۱ نشان‌دهنده گرایش به محافظه‌کاری سیاسی، نمره ۵ نشان‌دهنده گرایش به دموکراسی و میانگین ۳ نشان‌دهنده حد وسط باشد، میانگین (۳/۵۶) به‌دست‌آمده در این تحقیق نشان می‌دهد که گرایش پاسخ‌گویان به نگرش سیاسی دموکراتیک تا حدودی بیشتر از محافظه‌کاری است. بنابراین، می‌توان استدلال کرد پاسخ‌گویان مطالعه‌شده در حوزه‌های سیاسی از تفکر دموکراتیک تا حدودی بیشتر از محافظه‌کاری حمایت می‌کنند.

از سوی دیگر، برای مقایسه بهتر وضعیت فرامادی گرایی بین پاسخ‌گویان همه نمره‌ها در محدوده ۱ تا ۶ محاسبه شدند. میانگین نمره متغیر فرامادی گرایی محاسبه‌شده برای همه افراد شرکت‌کننده در این پژوهش ۴/۷۷ بود. حال اگر نمره ۳ نشان‌دهنده گرایش به مادی گرایی، نمره ۶ نشان‌دهنده گرایش به فرامادی گرایی و میانگین ۴/۵ نشان‌دهنده حد وسط باشد، میانگین (۴/۷۷) به‌دست‌آمده در این تحقیق نشان می‌دهد که گرایش پاسخ‌گویان به فرامادی گرایی تا حدودی بیشتر از ماتریالیسم است. بنابراین، می‌توان استدلال کرد پاسخ‌گویان مطالعه‌شده در حوزه ارزش‌های فرهنگی از تفکر فرامادی گرایی تا حدودی بیشتر از مادی گرایی حمایت می‌کنند.

جدول ۲ نشان‌دهنده میانگین نمره گرایش به دموکراسی برحسب جنسیت دانشجویان است. همان‌طور که نتایج نشان می‌دهد، میانگین گرایش به دموکراسی در زنان (۳/۶۰) تا حدود کمی بیشتر از مردان (۳/۵۱) است. اما سطح معناداری آزمون T بیانگر آن است که میزان گرایش به دموکراسی بین دو گروه مردان و زنان تفاوت معناداری با یکدیگر ندارد و این دو گروه با سطح اطمینان ۹۵ درصد در میانگین نگرش سیاسی باهم مشابه‌اند و این تفاوت کمی که بین مردان و زنان در نگرش سیاسی وجود دارد از روی شانس و تصادف است.

جدول ۲. مقایسه میانگین نگرش به دموکراسی برحسب جنسیت

مقایسه میانگین‌ها		آزمون لون		آزمون تی مستقل		فاصله اطمینان		
جنسیت	میانگین	f	sig	t	df	sig	حد پایین	حد بالا
مرد	۳/۵۱	۶/۰۱	۰/۰۱	۱/۹۰	۵۸۰	۰/۰۵	-۰/۱۷	۰/۰۲
زن	۳/۶۰			۱/۸۸	۵۳۴/۵۵	۰/۰۶	-۰/۱۷	۰/۰۳

جدول ۳. مقایسه میانگین فرامادی گرایی برحسب جنسیت

مقایسه میانگین‌ها		آزمون لون		آزمون تی مستقل		فاصله اطمینان		
جنسیت	میانگین	f	sig	t	df	sig	حد پایین	حد بالا
مرد	۴/۷۰	۰/۱۸	۰/۶۶	-۲/۱۳	۵۷۲	۰/۰۳	-۰/۲۵	-۰/۰۱
زن	۴/۸۴			-۲/۱۳	۵۵۴/۷۹	۰/۰۳	-۰/۲۵	-۰/۰۱

جدول ۳ نشان‌دهنده میانگین نمره گرایش به فرامادی‌گرایی بر حسب جنسیت پاسخ‌گویان است. همان‌طور که نتایج نشان می‌دهد، میانگین گرایش به فرامادی‌گرایی در زنان (۴٫۸۴) تا حدودی بیشتر از مردان (۴٫۷۰) است. از سوی دیگر، سطح معناداری آزمون T بیانگر آن است که میزان گرایش به فرامادی‌گرایی بین دو گروه مردان و زنان تفاوت معناداری با یکدیگر دارد و این دو گروه با سطح اطمینان ۹۵ درصد در میانگین فرامادی‌گرایی باهم متفاوت‌اند. علاوه بر این، همان‌گونه که از ستون‌های آخر جدول ملاحظه می‌شود، اختلاف میانگین در سطح اطمینان ۹۵ درصد در یک طرف صفر قرار دارد که این امر نیز نشان می‌دهد تفاوت نمره گرایش بعد فرامادی‌گرایی دو گروه زنان و مردان در نمونه مطالعه‌شده واقعی است و زنان گرایش بیشتری به فرامادی‌گرایی دارند. از سوی دیگر، اندازه اثر شاخص d کوهن^۱ متغیر بررسی‌شده با استفاده از رابطه ۱ محاسبه شد:

رابطه (۱)

$$d = \frac{|\bar{x}_1 - \bar{x}_2|}{\sqrt{(\sigma_1^2 + \sigma_2^2)/2}}$$

اندازه اثر شاخص d کوهن^۲ برای این متغیر ۰٫۱۸ بود که این امر نشان می‌دهد جنسیت تأثیر نسبتاً کوچکی بر گرایش به ارزش‌های چپ‌گرایی جدید یا همان فراماتریالیسم دارد. به عبارت دیگر، هرچند میان زنان و مردان در میزان گرایش به فرامادی‌گرایی تفاوت وجود دارد، این تفاوت چندان عمیق نیست که بتوان اصطلاحاً از آن با عنوان شکاف اجتماعی متراکم نام برد.

بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که تجزیه و تحلیل اطلاعات به‌دست‌آمده نشان داد، یافته‌های پژوهش بخشی از نظریه‌های موجود در زمینه رابطه شکاف‌های جنسیتی و ایدئولوژی‌های سیاسی را تأیید و برخی دیگر را رد کردند. اولاً نتایج پژوهش برخلاف نظریه‌های کلاسیک نشان می‌دهند که زنان در دوره جدید گرایش مشابهی با مردان در نگرش سیاسی دارند و هر دوی این گروه‌ها به سوی فرهنگ دموکراسی تمایل پیدا کرده‌اند و در مواردی همچون حمایت از برگزاری انتخابات آزاد، اهمیت حقوق مدنی، تقویت جایگاه جامعه مدنی در کشور، تساوی حقوق زن و مرد و... تفاوت خاصی بین زنان و مردان وجود ندارد. به عبارت دیگر، شاید بتوان گفت که الگوی هم‌گرایی در

۱. در این فرمول x_1 میانگین گروه یک و x_2 میانگین گروه دو است. همچنین σ_1^2 و σ_2^2 واریانس‌های گروه یک و دو هستند.

۲. کوهن در این زمینه ۰٫۲۰ را اندازه اثر کوچک، ۰٫۵۰ را اندازه اثر متوسط و ۰٫۸۰ را اندازه اثر بالا معرفی می‌کند.

نگرش سیاسی بین زنان و مردان تأیید می‌شود. این امر همسو با نتایج پژوهش حاتمی و امامی [۲] و قاسمی و ذاکری [۴] است. به نظر می‌رسد چنین امری را می‌توان با نظریه‌های نوریس و اینگلهارت توجیه کرد. آن‌ها معتقدند که از دهه ۱۹۶۰ به بعد با پیشرفت‌های تکنولوژیک و اقتصاد بازار آزاد تحولاتی در زندگی زنان همچون سطوح در حال رشد تحصیلات زنان، مشارکت وسیع‌تر در نیروی کار، کنترل هرچه بیشتر بر باروری و شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی زنان را شاهدیم که این تغییرات به افزایش آگاهی‌های سیاسی زنان منجر شده است و نوعی هم‌گرایی در نگرش‌های زنان و مردان نسبت به ارزش‌های آزادی‌خواهانه و دوری از نگرش‌های محافظه‌کارانه به‌وجود می‌آید؛ به‌طوری‌که در طول دهه‌های بعد شکاف جنسیتی بسته می‌شود [۱۲].

اما بررسی مدل سوم یا الگوی تجدیدنظرطلبی در مسائل شکاف‌های جنسیتی در این پژوهش همسو با نظریه‌های اینگلهارت نشان می‌دهد که زنان به شکل معناداری بیشتر از مردان نسبت به ارزش‌های فرامادی‌گرایانه تمایل دارند. بنابراین، درحالی‌که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ زنان عمدتاً به سوی احزاب راست و محافظه‌کار گرایش داشتند [۲]، به نظر می‌رسد براساس نتایج این پژوهش و به‌خصوص نظریه‌های اینگلهارت احتمالاً در عصر جدید، یعنی بعد از ۱۹۸۰ به این‌سو، زنان نه‌تنها به همان اندازه مردان از نگرش مردم‌سالار و دموکراتیک حمایت می‌کنند، بلکه حتی احتمال گرایش آنان به ارزش‌های چپ جدید (از قبیل ترجیح بیشتر آزادی بیان و دخالت‌دادن مردم در تصمیمات دولتی در مقابل حفظ نظم در جامعه و مبارزه علیه افزایش قیمت‌ها؛ یا تأکید بیشتر بر اهمیت ایده‌ها و جامعه‌ای کمتر فردگرایانه در مقابل پول و پیشرفت اقتصادی و...) بیشتر از مردان است. به عبارت دیگر، هرچند در دوره جدید زنان و مردان در مسائل سیاسی نگرش‌های مشابهی دارند، شکاف جنسیتی جدیدی، به شکل بالقوه، در حال پدید آمدن است که این شکاف نه براساس گسست‌های سیاسی، بلکه بر تفاوت‌های نگرشی در الگوهای ارزشی جدید مبتنی است که اینگلهارت از آن با نام فرامادی‌گرایی یاد می‌کند. شایان ذکر است که هرچند در ایران برخلاف کشورهای غربی احزاب و گروه‌های سیاسی چپ جدیدی وجود ندارد که از ارزش‌های فرامادی‌گرایانه از قبیل تلاش برای زیباتر کردن شهرها و شهرک‌های اطراف، حرکت به سوی جامعه‌ای دوستانه‌تر و انسانی‌تر و جامعه‌ای که در آن ایده‌ها مهم‌تر از پول به‌شمار می‌روند، دادن قدرت بیشتر به مردم برای تعیین چیزهایی که در کار و جامعه‌شان تأثیرگذارند و... حمایت کنند، نتایج این پژوهش می‌تواند به گروه‌های سیاسی موجود در کشور کمک کند در مواجهه با جامعه زنان تأکید بیشتری روی اجرای چنین خواسته‌هایی کنند.

در پایان، لازم به یادآوری است نوریس معتقد است که الگوی تجدیدنظرطلبی در مباحث شکاف‌های جنسیتی عمدتاً به جوامعی قابل تعمیم است که یا سطح تحصیلات یا وضعیت

اشتغال در آن بالا باشد [۱۹]. بنابراین، با توجه به اینکه نتایج این پژوهش مربوط به بافت جامعه دانشگاهی است، این امر که آیا چنین نتایجی را می‌توان به بقیه شهروندان با سطوح تحصیلاتی متفاوت تعمیم داد یا نه نیازمند تحقیقات بیشتر در این زمینه است. به عبارت دیگر، توجه به بافت فرهنگی جامعه ایران نشان می‌دهد که دانشجو بودن در جامعه ایران خود حامل برخی ویژگی‌ها و خصایص خاصی از جمله روشن‌فکری، بی‌توجهی به امور مادی و آرمان‌گرایی است و این امر باعث گرایش قشر دانشجو به ارزش‌های برتر مطابق نظر اینگلهارت می‌شود. اما از سوی دیگر به نظر می‌رسد به توجه به اینکه کلیت جامعه ایرانی دارای سطوح تحصیلاتی، مذهبی، هویتی متفاوتی با قشر دانشجویی هستند، بنابراین باید در تعمیم نتایج این پژوهش به کلیت جامعه ایران، تا زمانی که تحقیق مستقل دیگری در این زمینه صورت گیرد، خودداری شود.

منابع

- [۱] تورن، آلن (۱۳۸۲). «ایران در جریان فرایند مدرنیزاسیون قرار دارد»، *روزنامه همشهری*، ویژه‌نامه نوزد.
- [۲] حاتمی، عباس و الهه امامی (۱۳۹۲). «تأثیر شکاف جنسیتی بر رفتار انتخاباتی زنان در شهر اصفهان»، *زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)*، ش ۱
- [۳] رهبرقاسمی، محمودرضا؛ حسین مسعودنیا؛ صادقی، زهرا (۱۳۹۴). «رابطه نگرش‌های محافظه‌کارانه و شکاف‌های جنسیتی (مورد مطالعه: دانشجویان دانشگاه‌های اصفهان)»، *زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)*، ش ۴.
- [۴] قاسمی، وحید؛ ذاکری، زهرا (۱۳۸۹). «تحلیل تطبیقی نگرش سیاسی زنان و مردان در شهر اصفهان (از محافظه‌کاری تا آزادی‌خواهی)»، *زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)*، ش ۲.
- [۵] مختاری، محمدعلی (۱۳۸۸). «رسانه و جهت‌گیری افکار عمومی در تصمیم‌گیری عمومی»، *علوم اجتماعی*، ش ۲۴.
- [6] Butler, D. and D.E. Stokes. (1974). *Political Change in Britain: The Evolution of Electoral Choice*. London: Macmillan.
- [7] Dalton, R. (1982). The pathways of parental Socialization. *American Politics Quarterly*, 10: PP 139-157.
- [8] Day, Ch, L. and S, E. Howell. (2000). Complexities of the Gender Gap. *The Journal of Politics*. 62: PP 858-874.
- [9] Erie, S. P. and M. Rein. (1988). *Women and the Welfare State*. In *The Politics of the Gender Gap*. (C. Mueller Ed.) Newbury Park, CA: Sage.
- [10] Gans, H. (1968). *More Equality*. New York: Random House
- [11] Hayes, B.C. (1997). Gender, Feminism and Electoral Behavior in Britain. *Electoral Studies*. 16, 2: PP 203-216.

-
- [12] Inglehart, R. and P, Norris. (2000). The Developmental Theory of the Gender Gap: Women's and Men's Voting Behavior in Global Perspective. *International Political Science Review*. 21: PP 441-463
- [13] Inglehart, R. (1977). *The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles Among Western Publics*. NJ: Princeton University Press.
- [14] Lipset, S.M. (1960). *Political Man: The Social Bases of Politics*. Garden City, NY: Doubleday.
- [15] Lipset, S.M. and S. Rokkan. (1967). *Party Systems and Voter Alignments*. New York: Free Press.
- [16] Manza, J. and C, Brooks. (1999). *Social Cleavages and Political Change: Voter Alignments and U.S. Party Coalitions*. New York: Oxford University Press.
- [17] Mayer, L. and R.E. Smith. (1995). *Feminism and Religiosity: Female Electoral Behavior in Western Europe*. In Women and Politics in Western Europe (S. Bashevkin, ed.) London: Frank Cass.
- [18] Nevitte, N. (1996). *The Decline of Deference: Canadian Value Change in Cross-National Perspective*. Peterborough: Broadview Press.
- [19] Norris, P. (1999). *A Gender-Generation Gap?*. In Critical Elections: British Parties and Voters in Long-Term Perspective (G. Evans and P. Norris, eds.) London: SAGE
- [20] Webb, P. (2000). *The Modern British Party System*, Sage Publications
- [21] Randall, J.G. (1987). *Gender differences in pupil-teacher interaction in workshops and laboratories* In: Weiner, G. and Arnot, M. (Eds) *Gender Under Scrutiny: New Enquiries in Education*. London: Hutchinson.
- [22] Schlesinger, M. and C, Heldman. (2001). Gender Gap or Gender Gaps? New Perspectives on Support for Government Action and Policies. *The Journal of Politics*. 63, 1: PP 59-92.
- [23] Shafer, B. and W, Claggett. (1995). *The Two Majorities: The Issue Context of American Politics*. Baltimore, Johns Hopkins University Press.
- [24] Vowles, J. (1993). *Gender and Electoral Behavior in New Zealand*. in Women and Politics in New Zealand Wellington: Victoria University Press.